

## بررسی محدوده جواز الزام حاکم با رویکرد تطبیقی در مسئله حجاب زنان

احمد باقری نیا<sup>۱</sup>



احکام از مهم‌ترین بخش‌های دین اسلام است. در دسته‌بندی احکام اسلام، دو قسم جوازی و الزامی وجود دارند. احکام جوازی شامل مباحات، مستحبات و مکروهات هستند و احکام الزامی، محرّمات و واجبات را در بر می‌گیرند. احکام الزامی از سوی شارع با مصلحت ملزمه‌ای وضع شده‌اند و تخطی از آنها مستوجب عقوبت است. شارع مقدس برای تمامی احکام الزامی عقوبت اخروی قرار داده و فاعلین آنها را کیفر می‌کند، اما برای بعضی از آنها از جانب او عقوبت دنیوی نیز وضع شده است که در فقه از آنها با عنوان حدود و تعزیرات نام می‌برند. اعمال این عقوبت‌ها در حکومت اسلامی بر عهده حاکم اسلامی قرار داده شده است. در مواردی که شارع، خود حدود و مجازات معینی را در شرع تعیین کرده همان مجازات معیار عمل خواهد بود؛ اما در مواردی که از طرف شرع برای تخطی از حکم اسلامی، عقوبت خاصی وضع نشده است حاکم اسلامی می‌تواند برای الزام مردم، تعزیراتی را وضع کند و شارع این حق و محدوده اعمال مجازات را طبق شرایطی به حاکم اسلامی واگذار کرده است. البته اعمال چنین الزاماتی بر عمل به احکام، باید تابع مصلحت جامعه و در چهارچوب کلی شریعت صورت پذیرد تا از سوءاستفاده احتمالی عمدی یا سهوی که زمینه‌ساز تغییر تدریجی احکام اولیه می‌شود جلوگیری شود؛ مانند اینکه ساختار کلانی مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام که متشکل از متخصصان از رشته‌های گوناگون حوزوی و دانشگاهی است یا کمیسیون‌های تخصصی دیگر و مجتهدین جامع‌الشرایط و آگاه، بر این روند نظارت داشته باشند. حجاب نیز یکی از احکام ضروری دین اسلام است و حاکم اسلامی می‌تواند به اقتضای حکم شرع و صلاح‌دید جامعه برای تخطی از آن عقوبت‌هایی را وضع کند تا مردم را به رعایت آن ملزم بدارد. البته اعمال چنین حقی باید مسبوق به تبیین و آموزش این احکام باشد تا موجب تخریب چهره دین نشود.

**کلیدواژه:** الزام، احکام، حکومت اسلامی، حجاب.

## مقدمه

بدیهی است که هر دینی همواره متشکل از یک سری احکام و قوانین بوده که پیروان آن دین اگر خود را تابع آن می‌دانند ملزم به پیروی از آن هستند. مسلماً دین اسلام که آخرین دین الهی و کامل‌ترین شریعت است از این قاعده مستثنی نیست. در دین اسلام مجموعه گزاره‌های دینی از یک حیث به سه دسته تقسیم می‌شوند: اعتقادات، اخلاق و احکام.

در تعریف دین آمده است که مجموعه‌ای وحیانی و عقلانی است از عقاید، اخلاق و مقررات که نظر به اداره زندگی فردی و اجتماعی انسان دارند. آموزه‌های دینی در بخش اعتقادی، مسائل مربوط به صفات خدا، توحید، نبوت، وحی و معاد را می‌کاود. در بخش اخلاق، تعالیمی را برمی‌رسد که در پی کسب فضائل و رفع رذائل اخلاقی‌اند، و سرانجام، واپسین بخش آن، ویژه مناسک و اعمال و احکام است؛ یعنی مقررات دینی که رفتار انسان با خود، خدا و اجتماع را به بررسی می‌گذارد. (خطیبی، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۳۶۴)

در حکومتی که مبنای آن اسلام و در رأس آن حاکم اسلامی به معنای فقیه عادل جامع‌الشرایط قرار دارد، آن حکومت موظف است تا در چارچوب قوانین اسلامی، شرایط جامعه را برای رشد و رسیدن مردم به مقاصد شریعت مهیا کند. سؤال اینجاست که حاکم اسلامی بر چه مبنایی حق دارد تا مردم جامعه را به اجرا کردن احکام الزام‌کننده و محدوده این الزام چقدر است و چگونه تعیین می‌شود؟

از آنجا که این مسئله به دلیل حدوث نسبی آن، به سبب عدم وجود حکومت اسلامی در

ازمنه اخیره، به عنوان یک فرع فقهی مستقل کمتر مورد بحث فقها قرار گرفته، حدود و ثغور آن مشخص نیست و استدلال‌هایی هم که می‌تواند در اینجا کارساز باشند در باب‌های دیگر فقهی مانند طلاق، امر به معروف و نهی از منکر و غیره به صورت پراکنده بیان شده‌اند.

در این زمینه مقالات و پژوهش‌هایی انجام شده که به ذکر بعضی از آنها می‌پردازیم:

سید مجتبی حسین‌نژاد در مقاله «واکاوی ادله الزام اجرای قوانین و ارزش‌های دینی توسط حکومت اسلامی» پس از فراغت از بحث درباره پذیرش جواز الزام، معتقد است اجرای احکام دینی اعم از احکامی که برای آنها در دین، کیفر مقرر شده و احکامی که برای آنها کیفر مقرر نشده، منوط به رضایت اکثریت مردم از اجرای قوانین اسلامی نمی‌باشد. شرایط متیقن الزام حکومت در احکامی که برای آنها در دین کیفر مقرر نشده است، عبارت‌اند از شخصی نبودن احکام، مفسده اجتماعی داشتن عمل، ملازم نبودن الزام با ضرر شخصی به افراد، مطابق بودن الزام با مصلحت دینی و مطابقت الزام با سیره عقلا. (حسین‌نژاد، ۱۳۹۷ش)

مهدی منتظر قائم در مقاله «اکراه در عمل به شریعت از منظر قرآن و حدیث» به این موضوع می‌پردازد که هیچ‌کس مجاز نیست مسلمانی را که نمی‌خواهد در بعضی موارد دین‌دارانه زندگی کند، به سبک زندگی دینی اکراه کند. او در این مقاله ابتدا به بیان ادله عدم مشروعیت اکراه در عمل به شریعت می‌پردازد و در این زمینه بیشتر به آیات و روایاتی می‌پردازد که تنها وظیفه پیامبران و اوصیای الهی را بیان و تبلیغ معرفی می‌کنند. (منتظر قائم، ۱۴۰۰ش) پ

داوود مهدی زادگان در پژوهشی درباره «الزام حکومتی حکم حجاب» می‌نویسد: «از منظر شارع مقدس نیز حاکم اسلامی از آنجا که ولایت بر مردم دارد می‌تواند بر مبنای قانون و شریعت اسلامی افراد جامعه را (چه بدان آن امر اعتقاد داشته باشند چه نداشته باشد) به عمل یا ترک آن الزام کند.» (مهدوی زادگان، ۱۳۸۶ش)

سید محمدعلی ایازی در «نقد و بررسی ادله فقهی الزام حکومتی حجاب» در مورد مصداق الزام به حجاب، پس از اینکه ادله‌ای را بیان می‌کند که برخی از آنها فقهی هستند، به نقد آنها می‌پردازد و در نتیجه معتقد است ادله فقهی و غیر آن در زمینه الزام به حجاب مکفی نیستند. (ایازی، ۱۳۸۶ش)

در بعضی از پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام شده، نویسندگان به این موضوع پرداخته





است که الزام حاکم اسلامی در این مسئله جایز است و این جواز را با ادله عقلائی و بعضی روایات پذیرفته و سپس به این موضوع پرداخته که حدود اجبار چقدر است؛ بعضی دیگر در مورد مصداق حجاب، الزام حاکم اسلامی را به هر نحو جایز دانسته‌اند. اما تقریباً تبیین معنای الزام در عمل به احکام شریعت، مبانی تشریح احکام و محدوده جواز الزام حاکم را از منظر فقهی به صورت دقیق مورد بحث قرار نداده‌اند که این مقاله با روش تحلیلی توصیفی در صدد جبران این خلأ می‌باشد. در واقع سؤال اصلی این مقاله بررسی محدودۀ جواز الزام حاکم با رویکرد تطبیقی در مسئله حجاب زنان است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## تعريف مفاهيم

### حکومت و حاکم اسلامی، تعریف لغوی و اصطلاحی

در لغت حکومت از ماده حکم مشتق شده است که در اصل به معنای جلوگیری، بازداشتن و منع و از ظلم است «الحاء و الكاف و الميم أصل واحد، و هو المنع. وأول ذلك الحُكْم، و هو المنع من الظلم. و سُمِّيَتْ حَكْمَةُ الدَّائِبَةِ لَأَنَّهَا تَمْنَعُهَا يُقَالُ حَكَمْتُ الدَّابَّةَ وَأَحْكَمْتُهَا. و يقال: حَكَمْتُ السَّفِيَةَ وَأَحْكَمْتُه، إِذَا أَخَذْتَ عَلَى يَدِيهِ» (ابن فارس، ۱۳۹۹ش، ج ۲، ص ۹۱)

در اصطلاح، به نظام سیاسی مسلط بر جامعه حکومت گفته می شود «الحاکم منفذ الحکم، و قد سُمِّيَ حاکماً لِأَنَّهُ يَمْنَعُ الظَّالِمَ مِنَ الظُّلْمِ. و أصل الحُكْمَةِ رَدُّ الرَّجُلِ عَنِ الظُّلْمِ. و الحُكْمَةُ فِي اصطلاح الفلاسفة الادارة، و التدبير، و التوجيه: كادارة الأعمال، و تدبير شؤون الدولة» (صليبا، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۴۹۴)

حکومت اسلامی نظام سیاسی است که مرجعیت همه جانبه دین اسلام را در عرصه حکومت و اداره جامعه پذیرفته است. به این معنا که می خواهد کلیه روابط اجتماعی را، اعم از فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، و نظامی بر اساس آموزه های دینی شکل دهد. در این نظام، دولت و نهادهای گوناگون آن، خود را در برابر آموزه ها و تعالیم اسلامی متعهد می دانند و تلاش می کنند تا در تدابیر و تعلیمات و وضع قوانین و شیوه سلوک با مردم دغدغه دین داشته باشند. منشأ حاکمیت و توانایی حکومت اسلامی بر انجام امور و وظایف، حاکمیت خداوند و قوانین الهی است. در نتیجه به نظام سیاسی که صرفاً قوانین اسلامی را در نظام سیاسی خود اجرا کند و در



تعیین مقررات در چهارچوب شریعت اسلامی حرکت کند، حکومت اسلامی گفته می‌شود.

## مفهوم الزام

الزام در لغت از ریشه لزم به معنای ثبوت، دوام، کاری را به عهده کسی گذاشتن، و بر او واجب کردن است؛ لزِمَ الشَّيْءُ: ثبت و دام. چنان‌که مصباح المنیر نیز بر این عقیده است که الزام، وجوب آور است و می‌گوید: «لَزِمَهُ الْمَالُ وَجَبَ عَلَيْهِ وَ لَزِمَهُ الظَّلَاقُ وَجَبَ حُكْمُهُ.» (الفیومی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۵۵۲)

الزام در اصطلاح به معنای لغوی خود یعنی پابندی به تکلیف و تعهد است. حکم الزامی در اصطلاح علمای اصول از اقسام احکام تکلیفی بوده و منظور از آن، طلب انجام یا ترک فعل به خاطر مصلحت و یا مفسده ملزمه‌ای است که در آن وجود دارد، به گونه‌ای که بر امتثال آن، پاداش و بر مخالفت آن، کیفر مترتب می‌شود، مثل: امر به اقامه نماز یا نهی از شرب خمر. به عبارت دیگر تمامی احکامی که به وصف وجوب یا حرمت توصیف شوند از احکام الزامی به شمار می‌آیند.

مراد ما از الزام در این مقاله، الزام در عمل به شریعت یا به عبارت دیگر الزام حاکم بر اجرای احکام الزامی شریعت است. چرا که الزام تشریحی به معنای اینکه حاکم بتواند در عرض شارع احکام الزامی وضع کند و مثلاً برای اشیا حرمت یا وجوب وضع کند واضح البطلان است و کسی شک ندارد در اینکه چنین کاری بدعت است.

## مفهوم جواز

در ادبیات فقهی جواز به دو معنا استعمال می‌شود، یکی جواز بمعنی الأعم که شامل وجوب و اباحه می‌شود، و دیگری جواز بمعنی الأخص که به معنای حق است. مراد ما در عنوان مسئله فوق جواز بمعنی الأعم است، یعنی خواه این جواز به حد الزام برسد به طوری که ترک آن از طرف حاکم اسلامی تخلف باشد، یا به این حد نرسد.



## تعمین سیر منطقی بحث

در مسئله مورد بحث باید مشخص شود آیا این مسئله عقلی است یا تعبدی؟ یعنی آیا عقل می‌تواند در این مسئله حکم کند یا مسئله‌ای است که در آن باید صرفاً به ادله نقلی رجوع شود و عقل کاربردی ندارد؟

با اندکی تأمل در مسئله روشن می‌شود که در چنین مسائلی چارچوب کلی را عقل مشخص می‌کند، چراکه این امور مسائلی هستند که عقل صراحتاً در آنها صاحب حکم است؛ البته مراد ما هر عقلی نیست، بلکه عقلی که با تعالیم شارع رشد کرده باشد و با مذاق او آشنا باشد. پس از آنکه با ادله عقلی، حکم کلی مشخص شد، باید به سراغ ادله شرعی رفت تا ملاحظه شود محدوده‌ای را که شرع آن را پذیرفته و قسمتی را که نپذیرفته کدام است. چراکه ممکن است عقل تحت تأثیر شرایطی نتواند مصلحت تامه و حقیقت مسائل را درک کند و لذا اینجاست که نیاز به تأیید شارع دارد.

### حکم عقل در مسئله

به صراحت حکم عقل هر اجتماعی برای زندگی در کنار یکدیگر به قانون نیاز دارند تا در سایه این مقررات همزیستی داشته باشند. قوانین و مقررات همیشه و به تنهایی نمی‌تواند ضامن اجرای خود باشند، به همین خاطر به قوه مجریه‌ای نیاز دارند تا این قوانین را به صورت صحیح پیاده کند و از سرپیچی کردن افراد خاطی جلوگیری کند. جامعه اسلامی نیز بنا به ضرورت آن و فارغ از آنکه هدف بعثت انبیا است، از این قاعده عقلی مستثنی نیست و باید در چنین



جامعه‌ای، حکومتی در رأس باشد که بتواند قوانین اسلام را اجرایی کند.

در هر حکومتی برای اجرایی شدن قوانین، باید مسیر اجرای آن به صورت صحیح طی شود.

تقنین: در ابتدا لازم است تا قانون‌گذاری به صورت صحیح و با در نظر گرفتن مصالح جامعه صورت بگیرد، در قوانین اسلامی، شارع مقدس تمام مصلحت‌های فردی و اجتماعی انسان را در نظر گرفته و قوانین معینی را وضع کرده است. حاکم اسلامی در این مرحله هیچ حقی ندارد و هرگونه وضع قانون در مرحله تشریح بدعت در دین است. اما نکته قابل توجه این است که اختیارات حاکم اسلامی در تعیین مصادیق قوانین از طرف خود شارع به او داده شده است.

تبیین: پس از قانون‌گذاری لازم است به صورت مؤثر این قوانین و مصالح آنها تا حد امکان برای مردم جامعه تبیین شود. در وهله اول انبیا عهده‌دار چنین مسئولیتی بودند و در نهایت رسول گرامی اسلام (ص) این وظیفه را به صورت تام و کامل به سرانجام رساندند. حکومت اسلامی نیز باید این قوانین را با هر ابزار و روشی که در اختیار دارد برای مردم تبیین کند تا با این وسیله سطح آگاهی و فهم جامعه را افزایش دهد و در نتیجه موارد تخلف از آن را به حداقل برساند.

نظارت بر اجرا و مجازات متخلفان: اگر قانون‌گذاری و تبیین قوانین به صورت درست انجام شود، غالب افراد جامعه به قوانین پایبند خواهند بود و از آنها تخطی نمی‌کنند، در عین حال هیچ جامعه‌ای خالی از معاند و مخالف نیست، این مخالفت غالباً از هوا و هوس و سرکشی انسان سرچشمه می‌گیرد و اینکه او می‌خواهد راه خود را برای هر کاری باز کند «یرید الإنسان لیفجر أمامه». در نتیجه حکومت اسلامی برای حفظ نظم و امنیت جامعه موظف است در مواردی که رفتارهای افراد خاطی منجر به ضرر جامعه می‌شود، با هر ابزاری که در اختیار دارد از این جرم‌ها جلوگیری کرده و افراد متخلف را از ارتکاب آنها بازدارد.

در نتیجه مقدمات ذکر شده روشن می‌شود حاکم اسلامی می‌تواند در تخلفات و جرائمی که منجر به ضرر جامعه می‌شود، با ابزارهای مختلف از جمله الزام، از رخ دادن آنها جلوگیری کند. در اینکه حاکم اسلامی برای عملی کردن این اختیار از چه ابزارهایی و در چه محدوده‌ای می‌تواند استفاده کند، شرع تعیین‌کننده است.

## وجوب تبعیت حاکم از شرع در مواردی که حدّ و تعزیر معین شده

گروهی از احکام اسلام الزامی هستند، به این معنا که تشریح آنها همراه با در نظر گرفتن مصلحت یا مفسده ملزمه‌ای از جانب شارع بوده و به همین سبب، برای مخالفت با آنها کیفر و عقوبت قرار داده شده است. در همین احکام الزامی، کیفر تخطی از بعضی از آنها منحصر در عقوبت اخروی است مانند دروغ، ریا و... و برای بعضی دیگر علاوه بر عقوبت اخروی، کیفر و عقاب دنیوی نیز وضع شده، مانند عقوباتی که در تعزیر و قصاص و دیه در اسلام بیان شده است. این کیفر دنیوی باعث می‌شود مکلفین ولو اکراهاً مقید به انجام این احکام الزامی باشند. شکی نیست که حاکم اسلامی بنا بر جایگاهی که در آن قرار دارد، وظیفه دارد تا در صورت احراز تخلفی که در شرع برای آن عقوبت دنیوی تعیین شده، شخص خاطی را مجازات کند. مثلاً اگر برای حاکم اسلامی ثابت شد که شخصی مرتکب سرقت شده باید طبق قانون شرع با آن شخص برخورد کند و همان احکام اسلام را بر او جاری کند و در اینجا محل اظهار نظر حاکم نیست مگر آنکه به دلیل خاص دیگری به حاکم اختیار در توسعه داده شود.

لذا محل بحث در الزام و عقوبت بر سایر احکام الزامی شریعت مانند حجاب است که خود اسلام بحدّ ذاته برای آنها مجازاتی وضع نکرده و یا علی الأقلّ چنین حکمی به دست ما نرسیده، آیا حاکم اسلامی این اجازه را دارد که برای این احکام نیز کیفر یا مجازات تعیین کند یا به هر روشی اقدامی انجام دهد که مکلفین را بر انجام و عمل به آن احکام اکراه کند یا خیر؟ به دلیل عقل ثابت شد که چنین اختیاری برای حاکم متصور است؛ اما باید حدود آن را از شرع استنباط کرد.



## اوله جواز الزام بر عمل به احکامی که در شرع برای آنها مجازات دنیوی تعیین شده

### سیره عقلا

گفته شده از ادله بر جواز چنین الزامی، سیره عقلا بر جلوگیری از اختلال نظام و استیفای مصالح است. در توضیح این دلیل گفته می‌شود عقلا در هر ناهنجاری اجتماعی در مواردی که موجب اختلال نظام شود، از حق جامعه، دفاع و بر استیفای مصالح ایستادگی می‌کنند. هر جامعه برای حفظ انتظام و دستیابی به اهداف خود، باید برای متخلفان، مجازات‌هایی را تعیین و اعمال کند. در مورد جرایمی که شرع برای آن مجازات ثابتی تعیین کرده، جای تعیین مجازات مجدد نیست، ولی در دیگر موارد، این سیره عقلایی که شارع هم آن را ردع نکرده است، مبنای عمل خواهد بود.

اصل حجیت سیره عقلا که در کلام فقها به تفصیل در جای خود بیان شده ناظر به دو جانب است: یکی تنقیح موضوع حکم شرعی که غالباً حجیت سیره را در آن پذیرفته‌اند و دوم اثبات حکم شرعی کلی واقعی یا ظاهری. در قسم دوم که مسئله ما از مصادیق همین قسم است، سیره عقلا باید در زمان معصوم رایج باشد تا عدم ردع ثابت شود.

علامه مظفر در بحث حجیت قول لغوی و استدلال به سیره عقلا برای اثبات آن می‌گوید:

«بنای عقلا به مجرد موافقت شارع با آن سیره ثابت می‌شود و این بدیهی است، اما ما درباره اینکه موافقت شارع با بنای عقلا به مجرد عدم ثبوت ردع حاصل می‌شود بحث می‌کنیم، زیرا چنین استکشافی باید با یکی از سه مقدمه حاصل شود:

الف) مانعی از اینکه شارع با عقلا در بنا و سیره متحد المسلمک باشد یافت نشود. یعنی در این فرض باید کشف شود که شارع به مجرد عدم ثبوت ردع با عقلا هم مسلک اساسی است؛ زیرا او از عقلا و بلکه رئیس آنهاست. و اگر او مسلک دیگری غیر از مسلک آنها را داشته باشد بیان می‌کند. پس در مواردی مانند رجوع به اهل خبره نمی‌توان فرض کرد که شارع با عقلا متحد المسلمک است، زیرا فرض نیاز شارع به اهل خبره در هیچ شأنی از شئون متصور نیست.

اگر مانعی از اتحاد مسلک شارع با عقلا وجود داشته باشد باید جریان سیره عملیه در مرئی و مسمع شارع برای ما ثابت شود و در این صورت سکوت شارع تقریر مسلک عقلا به شمار می‌رود. مثلاً در استصحاب از آنجا که مورد آن شک در حالت سابقه است و نمی‌توان فرض کرد که شارع در این موضوع با عقلا هم مسلک باشد (چون نمی‌توان فرض کرد که شارع در بقای حکم شک داشته باشد) اما از آنجا که استصحاب در امور شرعیه هم در سیره جاری شده و شارع از آن ردع نکرده، امضای او ثابت می‌شود.

اگر این دو شرط فوق منتفی شوند، باید دلیل خاصی مبنی بر رضایت شارع و امضای سیره عملیه نزد عقلا وجود داشته باشد» (مظفر، ۱۳۸۱ ش، ج ۲، ص ۱۳۲)

با عنایت به تفصیلی که درباره حجیت سیره عقلا بیان شد روشن می‌شود که سیره عقلا در مسئله ما - یعنی جواز اکراه حاکم بر احکام الزامی شرعی که در مورد آنها عقوبت خاصی معین نشده - می‌تواند مورد احتجاج قرار بگیرد. چراکه بدیهی است که وضع عقوبت و تعزیر برای بعضی از احکام الزامی از جانب شارع صورت گرفته است، همین مقدار می‌تواند در اثبات هم مسلک بودن شارع با عقلا کافی باشد، چراکه شارع نیز برای جلوگیری از اختلال نظام جامعه چنین مجازات‌هایی را وضع کرده است.

### تمسک به سیره معصومین علیهم‌السلام

با مراجعه به روایات و سیره معصومین علیهم السلام و علی الخصوص نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام به عنوان دو حاکم اسلامی، می‌بینیم که ایشان در بعضی موارد افرادی که را که مرتکب خطا یا حرامی شده‌اند عقاب می‌کردند. لذا مشخص می‌شود که معصومین علیهم‌السلام این حق را داشته‌اند که کسانی را که به وظایف خود عمل نمی‌کرده‌اند عقاب کرده و حاکم نیز با تمسک به سیره آنها می‌تواند یک قاعده کلی برای سایر مواردی که در شرع سابقه حد یا تعزیر



نداشته عقوبت مشخص کند.

تقریر استدلال فوق به نحو زیر است:

اولاً ائمه علیهم السلام در مواردی که شخص مرتکب فعل حرامی شده یا واجبی را ترک کرده و در مورد آن فعل پیش از آن حکمی در شریعت بیان نشده تعزیر و یا مجازات می کردند و فعل معصوم دلالت بر جواز این امر دارد.

ثانیاً حاکم اسلامی هم می تواند به سیره معصومین علیهم السلام تمسک کند و شخص خاطی را تعزیر یا مجازات کند.

ممکن است اشکالاتی به تمسک به استدلال فوق وارد شود:

الف) اینکه معصومین علیهم السلام در مواردی که خود مصلحت دانسته اند حد یا تعزیر جاری کرده اند نمی تواند دلیل بر این باشد که در سایر موارد نیز حد و تعزیر جایز است، چراکه معصومین علیهم السلام با توجه به مقام عصمت خود، هر آنچه که انجام دهند حکم الله است و کسی در این تردید ندارد، اما قیاس فعل معصوم با غیر معصوم و تبعیت از ایشان در مواردی که در رفتار آنها جنبه عصمت می تواند خصوصیت داشته باشد نادرست است. تمام فرق اسلامی بر این نظر اتفاق دارند که احدی جز معصومین علیهم السلام، بدون دلیل حق تعرض به مال یا جان دیگری را ندارد. بله، اگر چنین مواردی به اندازه ای زیاد باشند که عقل بتواند قاعده کلی استنباط کند، به زحمت می توان به چنین سیره ای تمسک کرد، اما در مسئله ما چنین مواردی بسیار اندک است. مناط فعل معصومین علیهم السلام در مواردی که حد و تعزیر را اجرا کرده اند برای ما مشخص نیست و فعل معصوم در روشن این مناط اجمال دارد. مضاف بر اینکه هر علتی که برای این موارد ذکر شود قطعیت ندارد. در تنقیح مناط دورکن قطعی بودن و وجود مناط به نحو مجبیه کلیه در طرف دیگر الزامی هستند. در مواردی که حاکم قصد تسری حکم از سیره معصومین علیهم السلام به سایر موارد دلخواه را داشته باشد با محذور عدم احراز مناط حکم مواجه شده و نمی تواند آن را تنقیح کند. به عبارت دیگر فقها در چنین مواردی می گویند سیره معصومین علیهم السلام بر خلاف اقوال ایشان دلیل لبی است و ذاتاً اجمال دارد. در دلیل لبی صرفاً می توان به قدر متیقن تمسک کرد که در اینجا فقط همان مواردی است که تعزیر اجرا شده و در سایر موارد، دلیل سیره نمی تواند مورد تمسک واقع شود.

اصل اولیه، عدم ولایت کسی بر دیگری است و اگر نتوانیم با دلیل قاطعی از تحت این اصل خارج شویم، همچنان این اصل بر قوت خود باقی است؛ مسلماً معصومین علیهم السلام با داشتن جایگاه ولایت خاصه از جانب خداوند و مقام عصمت تخصصاً از تحت این عموم خارج هستند؛ اما حاکم اسلامی با فقدان شأنیت عصمت الهی چنین حقی را نخواهد داشت.

در پاسخ به این اشکالات باید گفت این یک بحث مبنایی است که علما در موضوع ولایت فقیه و محدوده اختیارات او مورد کنکاش قرار داده‌اند؛ عده‌ای قائل به ولایت مطلقه فقیه هستند؛ یعنی تمامی اختیارات حکومتی اهل بیت علیهم السلام به ولی فقیه منتقل می‌شود و عده‌ای دیگر قائل به ولایت مقیده در امور حسبیه هستند، یعنی حداقل اختیارات حکومتی اهل بیت از باب ضرورت و ناچاری و نبود صاحب اصلی آن به فقها منتقل می‌شود و طبق مبنای اول این اشکالات وارد نیست. تفصیل این مباحث به صورت مبسوط در کتب مبنایی ولایت فقیه مطرح شده و ما مقداری از این مباحث را در گنجایش این مقاله در ذیل دلیل ولایت فقیه آورده‌ایم.

## اجماع

مرحوم صاحب جواهر رحمته الله علیه در مورد این مسئله که امام می‌تواند هر کس را که مرتکب حرامی شد یا واجبی را ترک کرد تعزیر کند ادعای نفی خلاف و اشکال در نص و فتوا کرده‌اند: «لا خلاف ولا إشکال نصا و فتوی فی أن کل من فعل محرماً أو ترک واجباً و کان من الکبائر فللإمام تعزیره بما لا یبلغ الحد» (نجفی، ۱۳۶۲ش، ج ۴۱، ص ۴۴۸)

آیت الله خوئی رحمته الله علیه هم به صراحت این مطلب را بیان می‌کنند: «من فعل محرماً أو ترک واجباً إلهياً عالماً عامداً عزره الحاکم حسب ما یراه من المصلحة. علی المشهور شهرة عظيمة، بلا خلاف فی الجملة» (الخوئی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۳۳۷)

این در حالی است که بسیاری از فقیهان، این مسئله را عنوان نکرده یا با شرایط خاصی قائل به آن شده و برخی نیز به کلی آن را انکار کرده‌اند.

هر چند مرحوم صاحب جواهر رحمته الله علیه دلیلی بر جواز تعزیر نسبت به ترک واجب و انجام حرام نیاورده است اما مدعیان این اجماع، به ادله‌ای تمسک کرده‌اند که برخی از آنها استدلال عقلی و برخی از آنها چند روایت است. سخن درباره دلیل عقلانی بیان شد و استناد به روایات (لکل شیء حدّ و...) را نیز در آینده توضیح خواهیم داد. از این رو، اجماع ادعا شده مدرکی



است و مستند دست نیافتنی ندارد، لذلک باید درباره حدود دلالت این روایات سخن بگوییم و اجماع در این ادعا دلیل مستقل به شمار نمی‌رود. اما نکته‌ای که در اینجا نیز باید مورد توجه قرار بگیرد این است که این اجماع ناظر به همان دلیل عقلی و سیره عقلاست که ماقبلاً به آن اشاره کردیم.

### شمول دلیل امر به معروف و نهی از منکر

از دلایل دیگری که در این زمینه عنوان می‌شود، ادله امر به معروف و نهی از منکر است. پر واضح است که انسان باید عهده‌دار مقابله با هر پدیده منکری شود، چه منکر، فردی باشد و چه اجتماعی. یکی از اختیارات حکومت اسلامی هم نهی از منکر است. فرقی ندارد که به عنوان اولی حرام شده باشد یا به عنوان ثانوی، مانند احتکار که به عنوان ثانوی حرام است. حال یکی از مراتب نهی از منکر، وضع یک سری از عقوبت‌ها برای مرتکبین منکر است. پس حاکم اسلامی این حق را دارد که با استناد به شمول این ادله، مکلفین را با وضع قوانین بازدارنده مانند جریمه یا تعزیر از ارتکاب محرمات بازدارد و آنها را به انجام واجبات سوق دهد. با بررسی ادله امر به معروف و نهی از منکر هم می‌توان دریافت که بیان شرع نیز، ناظر به حکم عقل و سیره عقلا است.

البته برای روشن شدن این استدلال باید ابتدا مشخص شود که ادله نهی از منکر تا چه مرحله‌ای را شامل می‌شود؟ یعنی آیا علاوه بر مرتبه قلبی و لسانی، مراتب دیگری هم از نهی وجود دارد که بتواند منجر به اجبار یا الزام شود؟

پاسخ به این سؤال با بررسی روایاتی که ناظر به این موضوع هستند روشن می‌شود. عالم دین باید برای استنباط یک حکم و تنقیح سیره و مذاق شارع در آن مجموع دستورات و روایات را در آن زمینه بررسی کند، اکتفا کردن به یک یا چند قول و روایت نمی‌تواند اساس استنباط احکام باشد. در باب امر به معروف و نهی از منکر اگرچه بعضی روایات و اقوال دلالت بر این دارند که پس از مرتبه قلبی و لسانی، مرتبه عملی قرار دارد، اما با رجوع به روایات دیگر مشخص می‌شود این مرتبه عملی فقط ناظر به اجبار و اکراه نیست، بلکه مواردی را نشان می‌دهند که امر به معروف یا ناهی از منکر با رفتار خود در جایگاه یک الگو قرار بگیرد. این همان خواسته رئیس مکتب شیعه علیه السلام از شیعیان خود است که فرمود: «كُونُوا دُعَاءَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ

الْوَرَعَ وَالْإِجْتِهَادَ وَالصَّلَاةَ وَالْحَيْرَ فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ». (الكليني، ۱۳۶۳ش، ج ۲، ص ۷۸)

در اینجا به روایتی از ابن بصیر در باب نهم از ابواب نهی از منکر و امر به معروف وسائل

اشاره می‌کنیم:

عن أبي بصير، في قول الله عز وجل: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ قلت: كيف أقيهم؟ قال: تأمرهم بما أمر الله، وتنههم عما نهى الله، فان أطاعوك كنت قد وقيتهم، وإن عصوك كنت قد قضيت ما عليك. (الحر العاملي، ۱۴۱۶ق، ج ۱۶، ص ۱۴۸)

بر کسی پوشیده نیست که غایت امر به معروف و نهی از منکر این است فاعل آن، متوجه کار خود شود و از انجام آن اجتناب کند. مرحوم صاحب جواهر رحمته الله در تعریف معروف و منکر چنین می‌گوید: «وکیف کان فالمعروف علی ما فی المنتهی و محکی التحریر والتذکره هو کل فعل حسن اختص بوصف زائد علی حسنه إذا عرف فاعله ذلك أو دل علیه، والمنکر کل فعل قبیح عرف فاعله قبحه أو دل علیه» (النجفی، ۱۳۶۲ش، ج ۲۱، ص ۲۵۶)

کسانی که نهی از منکر را دارای مراتب دانسته‌اند، پس از انکار قلبی و انکار زبانی و بیان فرهنگی و ارشاد، اقدام عملی را ذکر کرده‌اند. اینان گفته‌اند اگر نهی در مراتب پیشین، تأثیری نداشت، باید مقصود را با اقدام عملی هدف دار و مشروع، برای ریشه کنی فساد فراهم ساخت.

اما در اینجا باید روشن شود که منظور از اقدام عملی نیز الزاماً تندی و برخورد قهری نیست. برای نمونه، شیخ طوسی رحمته الله به صراحت می‌گوید: «و الامر بالمعروف یكون بالید و اللسان، فاما بالید، فهو ان یفعل المعروف و یجتنب المنکر علی وجه یتأسی به الناس» ایشان نخستین مرحله عملی نهی از منکر را دوری جستن شخص، جامعه، نظام و حکومت می‌داند تا مردم از آن‌ها پیروی کنند و الگو بگیرند. (الطوسی، ۱۴۰۰ق، ج ۱، ص ۲۹۹)

نکته حائز اهمیت در مورد امر به معروف و نهی از منکر این است که در مسئله ما دو جنبه فردی و اجتماعی وجود دارد؛ در جنبه فردی تک تک افراد حق دارند با قلب و زبان یکدیگر را به معروف سفارش کرده و از منکر نهی کنند، اما در جنبه اجتماعی تنها حکومت می‌تواند مرتبه عملی آن را انجام دهد.

علاوه بر مطلب فوق، اگر به دلیل امر به معروف و نهی از منکر مراجعه شود، روشن می‌شود آنچه در عنوان این حکم آمده «معروف» و «منکر» است نه واجب و حرام. همه محرمات مکروه



نیستند و همه واجبات نیز معروف به شمار نمی‌روند. تنها واجبات و محرماتی تحت این عنوان هستند که خوبی و بدی آن‌ها در جامعه به خوبی معرفی شده باشند و مطلوبیت و شناخت آن‌ها در نظر عامه مردم آشکار باشد. به عبارت دیگر، هنجار و ناهنجار دانستن کار خوب و بد، به فهم و رویکرد جامعه وابسته است و در صورتی شکل می‌گیرد که پشتوانه اجتماعی و عقلایی پیدا کند. این حرکت در صورتی است که فهم اجتماعی بر آن مترتب شود و تنها واجب و حرام بودن کافی نیست. به همین دلیل، قرآن به جای تعبیر واجب و حرام، از واژه معروف و منکر بهره گرفته و درباره این دو عنوان، امر و نهی را اطلاق کرده است.

دلیل بر مدعای فوق اقوال علمای بزرگی مانند علامه طباطبائی است که می‌فرمایند: «المعروف هو الأمر الذی يعرفه الناس فی مجتمعهم من غیر أن ینکروه و یجهلوه» یا در جای دیگری می‌گویند: «المعروف هو الذی يعرفه الناس بالذوق المكتسب من نوع الحياة الاجتماعية المتداولة بینهم» (طباطبائی، ۱۳۵۲ش، ج ۴، ص ۲۵۵)

همین گزاره نشان می‌دهد که حکومت اسلامی برای عملی کردن امر به معروف و نهی از منکر باید در ابتدا واجبات و محرمات را به گونه‌ای تبیین کند تا در جامعه به عنوان هنجار و ناهنجاری شناخته شوند، سپس می‌تواند برای متخلفین از این خط و مشی‌ها مجازات تعیین کند و این مجازات مورد پذیرش افراد جامعه واقع می‌شود.

### قاعده کل من خالف الشرع فعلیه التعزیر

در مسئله فوق یک قاعده فقهی در کلام فقها مشهور است که از آن به «العقوبة لكل ذنب» هم یاد می‌کنند. مقتضای این قاعده این است که برای تخلفاتی که در شرع مقدس عقوبت خاصی مطرح نشده، حاکم شرع می‌تواند تعزیر کند. در پذیرش این قاعده و محدوده آن اقوال مختلفی در بین علما وجود دارد، برخی از علما محدوده آن را بسیار گسترده دانسته و آن را به طور کلی پذیرفته‌اند و برخی دیگر آن را فقط در محدوده خاصی از محرمات جاری دانسته‌اند.

اقوال فقها را در مورد این قاعده می‌توان در شش دسته احصاء کرد:

قول اول: پذیرش اطلاق این قاعده در مورد هر معصیتی و انحصار کیفیت تعزیر در ضرب. اما از جهت کمیت تعزیر اختلاف نظر وجود دارد. شیخ طوسی رحمته الله علیه می‌فرماید: «هر کس مرتکب

گاهی شود که حد شرعی ندارد، تعزیر می‌شود و تعزیر کمتر از حد شرعی است» (طوسی، ۱۳۸۷ش، ج ۸، ص ۶۹)

قول دوم: پذیرش قاعده در محدوده گناهان کبیره و انحصار کیفیت تعزیر در ضرب. به عنوان نمونه صاحب جواهر رحمته الله علیه می‌گوید: «هر شخصی که کار حرامی بجا آورد یا واجبی را ترک کند که از گناهان کبیره باشد ف حاکم شرع او را به مقدار کمتر از حد شرعی تعزیر می‌کند.» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۱، ص ۴۴۸)

قول سوم: پذیرش قاعده در هر گناهی با توسعه دایره تعزیر در هر نوع رفتاری که موجب منع شود، مانند توبیخ لفظی و کتبی، سرزنش، اعراض و ترک مراد، زندان، جریمه‌های مالی، تبعید و غیره. آیت الله مکارم شیرازی پس از آوردن قرائن هفت‌گانه بر اثبات این قول می‌فرماید: «مقتضای این قرائن شش‌گانه که از احکام اولیه بحث می‌کند، تخییر حاکم شرع در تمام جرم‌هایی که حد شرعی ندارد، بین تازیانه و سایر مصادیق تعزیر است و مقتضای قرینه هفتم تبدیل تازیانه به مصادیق دیگر تعزیر است، البته در مواردی که اجرای شلاق امکان‌پذیر نباشد» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳ش، ص ۸۵)

قول چهارم: پذیرش کلیت قاعده مشروط بر اینکه فرد خاطی با توبیخ و نهی از آن از تکرار آن چشم‌پوشی نکند. فاضل هندی رحمته الله علیه می‌گوید: «ثم وجوب التعزیر فی کل محرّم من فعل أو ترک إن لم ینته بالنهی و التوبیخ و نحوهما فهو ظاهر، لوجوب إنکار المنکر. و أمّا إن انتهى بما دون الضرب فلا دلیل علیه إلا فی مواضع مخصوصة ورد النصّ فیها بالتأدیب أو التعزیر» (الهندي، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰، ص ۵۴۴)

قول پنجم: پذیرش کلیت قاعده فقط در مواردی که آن گناه به جامعه سرایت کند و موجب رواج معصیت در جامعه باشد بدون آن که صغیره و یا کبیره بودن آن در اینجا دخلی داشته باشد. شهید اول تعزیر را بر خلاف حد، تابع مفسده می‌داند و نه لزوماً معصیت (شهید اول، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۱۴۳)

قول ششم: کلیت این قاعده را نپذیرفته‌اند؛ مانند آیت الله گلپایگانی که در بحث تعزیرات معتقد است اگر از روایات باب تعزیر استفاده شود که ملاک کلی و تنها معیار برای وجوب تعزیر، گناه بودن است و آنچه در احادیث ذکر شده از باب نمونه است، پس جای صحبت نیست.

در غیر این صورت وجوب تعزیر برای مطلق معاصی مشکل است و انصاف این است که جای اشکال گرفتن در استفاده از وجوب تعزیر برای مطلق معاصی وجود دارد (گلبایگانی، ۱۳۷۲ش، ج ۲، ص ۱۵۲)

با بررسی مجموع اقوال این مطلب به دست می‌آید که اجمالاً چنین قاعده‌ای در شرع وجود دارد؛ اما در محدوده آن اختلافاتی وجود دارد؛ البته در ادامه به عمده دلیل موجود در این مسئله - ولایت فقیه - اشاره خواهیم کرد و ظاهراً این دلیل در طول آن قرار دارد و به خودی خود دلیل مستقلی نیست.

### عمده دلیل جواز الزام، دلیل ولایت فقیه

عده‌ای از بزرگان علما بر این عقیده هستند که حکومت از احکام اولیه اسلام است و محدوده اختیارات آن فقط در احکام فرعیه اسلام نیست و گستره آن به گستردگی ولایت مطلقه رسول الله ﷺ می‌باشد؛ مانند امام خمینی رحمته الله علیه که در نامه‌ای به آیت‌الله خامنه‌ای می‌نویسند:

«اگر اختیارات حکومت در چهارچوب احکام فرعیه الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام ﷺ یک پدیده بی‌معنا و محتوا باشد و اشاره می‌کنم به پیامدهای آن، که هیچ‌کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد؛ مثلاً خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است در چهارچوب احکام فرعیه نیست. نظام وظیفه، و اعزام الزامی به جبهه‌ها، و جلوگیری از ورود و خروج ارز، و جلوگیری از ورود یا خروج هر نحو کالا - ... - و صدها امثال آن، که از اختیارات دولت است، بنا بر تفسیر شما خارج است؛ و صدها امثال اینها، باید عرض کنم حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ است، یکی از احکام اولیه اسلام است؛ و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند؛ - ... - حکومت می‌تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند. آنچه گفته شده است تاکنون، و یا گفته می‌شود، ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است...» (موسوی خمینی، ۱۳۷۰ش، ج ۲۰، ص ۱۷۰)

بر مبنای نظر این علما و بنا بر اینکه حکومت از احکام اولیه اسلام باشد، حاکم اسلامی

می‌تواند برای اجرای تمامی احکام الزامی، ابتداً عقوبت‌هایی را تعیین کند تا مکلفین مجبور به رعایت و عمل به آنها باشند.

اما بنا بر نظر علمای دیگر، که محدوده ولایت فقیه را در شرعیات می‌دانند، ضرورت یک موضوع باید به حدی برسد که حاکم اسلامی حکمی را مستقلاً برای آن وضع کند.

چنان‌که آیت‌الله مصباح (ره) در محدوده حق حاکمیت ولی فقیه می‌فرماید: «در مورد ولی فقیه هم وقتی به او حق می‌دهد که او امر ولایی صادر نموده و دستور حکومتی بدهد و مردم را موظف به اطاعت از او می‌کند، معنایش این نیست که از روی میل و هوس خویش امر و نهی کند و برای منافع شخصی، خانوادگی و یا حزبی بخشنامه صادر نماید. اگر چنین کند اطاعت او جایز نیست. اطاعت ولی فقیه، تنها در جایی واجب است که طبق احکام خدا و مصالح انسان‌ها و در چارچوب ارزش‌های الهی امر و نهی صادر کند. اگر امر او موجب معصیت خدا باشد، اطاعت چنین کسی نه تنها واجب نیست؛ بلکه با همان امری که به معصیت دستور می‌دهد از ولایت ساقط می‌شود؛ چون مرتکب خلاف شرع و گناه شده است، که در این حالت فاقد شرط تقوا بوده و ولایت نخواهد داشت.» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ش، ج ۱، ص ۱۱۹)

در نتیجه دلیل اصلی جواز الزام حاکم اسلامی، همان دلیل ولایت فقیه است و محدوده این جواز نیز در شرع مشخص شده است. تصرفات و احکامی که حاکم شرع آنها را مشخص می‌کند باید مصداق مصلحت قرار بگیرند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## مذاق شارع در تشریح

بی شک هدف شارع از تشریح احکام و مقررات، سعادت دنیوی و اخروی انسان هاست. حکومت اسلامی نیز بنا به تعریفی که از آن ارائه شد می تواند در راستای این هدف احکامی را وضع کند و مکلفین را بر ادای واجبات و دوری از محرمات اجبار کند.

با پذیرش مقدمات فوق باید گفت اگرچه هدف شارع این است، اما بنای شارع بر این نیست که این هدف با هر وسیله ای محقق شود. چراکه اگر اراده تکوینی خداوند بر هدایت و ایمان همه مردم بود، در طرفه العینی این منظور محقق می شد. لذا اصالتاً اکراه و الزام با هدف تشریح احکام و شریعت در تضاد است. البته خداوند حکیم در مواردی که کسی به حق دیگران تعرض کند، مانند کسی که با سرقت و جنایت از حد خود فراتر رفته به حق دیگران تجاوز می کند، با قهر و غلبه و با وضع احکام حد و تعزیر مانع او شده است و چنین چیزی بدیهی اللزوم و مقتضای رحمت الهی است.

اما هدایتی که صرفاً با زور و اجبار محقق شود و از قلب و ایمان و اختیار نشئت نگیرد نه تنها ارزشی ندارد بلکه به محض برداشته شدن اهرم اجبار، از بین می رود. دلیل مدعای فوق را می توان از قرآن، روایات و سیره اهل بیت علیهم السلام به سادگی یافت و به صورت گذرا به آنها اشاره می کنیم:

## ادله قرآنی

بسیاری از آیات قرآن به این مضمون تصریح دارند که هدایت و انتخاب راه درست اجباری نیست و اگر در آن جایگاهی ندارد و اگر خداوند اراده می‌کند که همه مردم هدایت شوند، احدی گمراه نمی‌شد؛ اما سنت الهی بر این امر استوار نشده. آیاتی که در قرآن به این مطلب اشاره دارند بیش از ۳۰ مورد می‌باشد و ما در اینجا برای طولانی نشدن به ذکر تعدادی از آنها می‌پردازیم:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ (یونس، ۹۹)

مفاد آیه بیان می‌کند که ایمان باید با اراده و خواست خود بشر محقق شود و در این مسیر الزام و اجباری در کار نیست.

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (انعام، ۳۵)

اگر خداوند می‌خواست همه را بر مسیر هدایت گرد هم می‌آورد و توسل به اجبار روش جاهلان است.

﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾ (مائده، ۹۹) پیامبر تنها وظیفه بلاغ را بر عهده دارد.

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ (نساء، ۸۰) پیامبر نگهبان مردم نیست.

﴿أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (مائده، ۹۲) پیامبر باید بلاغ مبین انجام دهد و چیز دیگری بر عهده او نیست.

﴿وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ (انعام، ۴۸) همه پیامبران تنها انداز دهنده و بشارت دهنده بودند.

﴿فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾ (انعام، ۱۰۴) پیامبر کارساز و نگهبان مردم نیست.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَفَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ (سبأ، ۲۸) تنها وظیفه پیامبران انداز و بشارت برای همه مردم است.

﴿نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ﴾ (۴۵، ذاریات) پیامبر وظیفه اجبار مردم را

ندارد.

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ﴿(غاشیه، ۲۱ و ۲۲) پیامبر فقط و فقط تذکردهنده و پنددهنده و سلطه گر آنها نیست.

### ادله روایی

از پیامبر اسلام ﷺ روایاتی در این مضمون نقل شده است که در آنها به این مطلب اشاره شده که نباید بندگان خدا را به طاعت و عبادت او اجبار کرد.

از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمودند: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغَلُوا فِيهِ بَرْقِيٍّ وَلَا تُكْرِهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالرَّابِيبِ الْمُنْتَبِتِ الَّذِي لَا سَفْرًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبَقِيَ» (الکلبی، ۱۳۶۳ ش، ج ۲، ص ۸۶) پیامبر، مؤمنان از اینکه دیگران را بر طاعت خداوند اجبار کنند باز می داشتند و از آثار بد آن بر حذر می داشتند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ای که هدف خود را از تشکیل حکومت بیان می دارند می فرماید: «لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافِسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَّاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْخَطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تُقَامَ الْمُعْظَلَّةُ مِنْ حُدُودِكَ» (شریف رضی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱، ص ۱۸۹) آنچه سید الوصیین (علیه السلام) آن را به عنوان هدف حکومت بیان می کنند چیزی نیست جز اظهار معالم دین و اصلاح جامعه برای آنکه مظلومین در جامعه در امان باشند و حدود تعطیل شده الهی اجرا شود.

اساس شرع بر این امر بنا شده که در وهله اول، احکام و مقررات با تمامی ابزارهای تبیینی و تبلیغی برای جامعه تفهیم کند. خداوند در موارد بسیاری به پیامبر ﷺ دستور می دهد تا این تبلیغ با ابزارهای درست و شیوه پسندیده انجام داده شود تا مردم آن را بپذیرند: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ﴾ (انعام، ۱۵۱) چنان که خداوند به پیامبر خود ﷺ می فرماید این تبلیغ را با زبانی نرم و خلق نیکو انجام بده ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأْتَفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ (آل عمران، ۱۵۹)

این تبلیغ باید از طرف کسی باشد که صفات پسندیده ای چون خیرخواهی و تواضع در او برای مردم آشکار باشد: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ﴾

بِالْمُؤْمِنِينَ رَعُوفٌ رَحِيمٌ ﴿توبه، ۱۲۸﴾ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ \* وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿شعراء، ۲۱۴، ۲۱۵﴾



پس از تبیین و تفهیم به شیوه صحیح و از جانب فردی که صلاحیت تبلیغ را دارد، ممکن است اندکی باقی بمانند که قصد مخالفت و سرپیچی دارند و بخواهند نظم جامعه را بر هم بزنند، در این گونه موارد شارع نیز با عقلا هم مسلک است و با ابزارهای بازدارنده از تخطی آنها جلوگیری می کند در قرآن کریم نیز به مجازات چنین افرادی اشاره شده است و آیات تعیین کننده حدود و تعزیر شاهد بر این مدعا هستند.

### سیره پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام

پیش از بیان سیره پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام باید به این پرسش پاسخ دهیم که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله در مسیری که می خواستند جامعه را هدایت کنند موفق بودند یا نه؟ آیا توانستند وظیفه ای را که از جانب خداوند بر عهده ایشان قرار داده شده بود به خوبی انجام دهند؟ پاسخ به این پرسش با اندک تأملی روشن می شود، همین واقعیت که این دین پس از ۱۴۰۰ سال به دست ما رسیده و مکتب اهل بیت تاکنون باقی مانده یعنی پاسخ این سؤال مثبت است و پیامبر صلی الله علیه و آله در مسیر هدایت مردم موفق بوده اند. اگر ثابت شود که ایشان در این مسیر از همان مسلک عقل در تبیین حداکثری و الزام حداقلی استفاده کرده اند، این سیره نیز مؤید حکم عقل خواهد بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله در سیره خود هیچگاه از ابتدا با زور و اجبار مردم را به دین دعوت نکردند و انگهی اگر چنین بود ۲۳ سال نبوت و تبلیغ ایشان با تمام سختی ها و مشقت ها اصلاً نباید شکل می گرفت و باید از همان ابتدا با ترساندن از تیزی شمشیر هدایتگری می کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله کسی است که به دستور الهی برای آگاه کردن جامعه و هدایت مردم از روی اختیار آمده است. به همین خاطر هدایت کردن یک انسان از تمام گنجینه های زمین برای پیامبر ارزش بیشتری دارد. «عَنِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا إِلَى الْإِسْلَامِ خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ» (ابن طاووس، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۳۱)

«اما آیا منظور ما این است که پیامبر صلی الله علیه و آله حدود و تعزیر را تعطیل کردند؟ مسلماً خیر! اما اولاً تعداد این موارد خیلی گسترده نیست و تعداد حدود مشخص است، موارد تعزیرها نیز خیلی زیاد نیستند. ثانیاً تعزیرها زمانی اتفاق می افتادند که در جامعه جا افتاده بود که فلان کار بسیار

بد است یا تجاوز به حق دیگری تلقی می‌شد، یعنی تبیین حداکثری اتفاق افتاده بود و جامعه به این فهم رسیده بود.

در سیره امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بعد از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از اینکه مردم سراغ سقیفه و خلفا رفتند، ایشان اولویت را در دفن پیامبر و جمع‌آوری قرآن دیدند و هیچگاه برای هدایت جامعه به زور شمشیر متوسل نشدند، چراکه در میان مردم بر احدی مخفی نبود که علی علیه السلام خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله است، اما هنگامی که مردم بر خلاف حقیقتی که می‌دانستند تصمیم گرفتند از او روی گردان شوند، ایشان جز بیان و تبلیغ اقدامی نکردند. اگر کسی پیرسد چرا امیرالمؤمنین علیه السلام به سقیفه نرفتند تا شمشیر بکشد؟ پاسخ این است که آیا کسی در سقیفه بود که نداند این مسیر حق است و آن مسیر باطل است؟ چه کنیم که عده‌ای خواسته‌اند وقتی یقین هم دارند طاغوت را انتخاب کنند؟ بدن مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روی زمین بود و باید دفن می‌شد و قرآن هم باید جمع‌آوری می‌شد. مگر مردم در جایی از فهم دین گیر کرده بودند که از امیرالمؤمنین علیه السلام علیه کمک بخواهند؟ مردم علم داشتند و راه درست را می‌دانستند. صدالبته که این شیوه امیرالمؤمنین علیه السلام صدمه خوردن دارد؛ اما در نتیجه، دین حفظ می‌شود و خوب و بد از یکدیگر متمایز می‌شوند.» (کاشانی، ۱۴۰۲)

### سیره خلفا (مطابق ارتکاز ذهنی امروز بعضی از جامعه)

بر خلاف آنچه که در سیره پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان دو الگوی حاکم اسلامی می‌بینیم، روش و رفتار خلفا قرار دارد. امیر مؤمنان نیز در زمان زمامداری خود به این مطلب که خلفا به عمد بر خلاف سیره و رفتار پیامبر حرکت می‌کردند تصریح می‌کنند و می‌فرمایند: «قَدْ عَمِلَتِ الْوُلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ مُغَيِّرِينَ لِسُنَّتِهِ» (الکلبینی، ۱۳۶۳ ش، ج ۸، ص ۵۸) یعنی آنها هر آنچه را که سنت پیامبر می‌دانستند به عمد بر خلاف آن عمل می‌کردند. فخر رازی هم این موضوع را حداقل در مورد بنی امیه تأیید می‌کند. او که در ابتدای تفسیر خود بحثی دارد که «بسم الله الرحمن الرحيم» را به جهر بگوییم یا اخفات، می‌گوید چون بنی امیه هر کاری را که علی بن ابیطالب علیه السلام می‌کرد، عمداً برخلاف آن عمل می‌کردند و چون او حافظ سنت پیامبر است پس من هم آن را به جهر قرائت می‌کنم. یکی از مصادیق این سنت شکنی‌ها، همین اجبار مردم بر دینداری با زور و شلاق است که در سیره پیامبر نبود و خلفا آن را انجام می‌دادند. روش خلفا در اجبار و الزام

بیشتر با معهود ذهنی بسیاری از ما و ارتکاز جامعه امروزی تطابق دارد و بسیاری از دینداران نیز آن را می‌پسندند و این شاید به دلیل مسموم شدن فضای ذهنی ماست. برای روشن تر شدن این مطلب به ذکر چند نمونه تاریخی می‌پردازیم:

الف) عمر در زمان خلافت خود برای اینکه جلوی مهریه زیاد زن‌ها را بگیرد با این ادعا که مهریه زیاد آثار بدی دارد و نباید کسی مهریه‌اش بیشتر از مهریه زنان پیامبر باشد به منبر رفت و به مردم گفت: «لَا تَعَالُوا فِي صَدَاقِ النِّسَاءِ، فَإِنَّهُ لَا يَبْلُغُنِي عَنْ أَحَدٍ سَاقَ أَكْثَرِ مِنْ شَيْءٍ سَاقَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ سِيقَ إِلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتُ فَضْلَ ذَلِكَ فِي بَيْتِ الْمَالِ» اگر کسی مهریه همسرش را بیش از مهریه زنان پیامبر تعیین می‌کرد، مقدار زائد را گرفته و به بیت المال می‌داد. (بیهقی، ۱۴۲۴ق، ج ۷، ص ۳۸۰)

ب) عمر با کتک از نماز مستحبی زمان پیامبر نهی می‌کرد «رَأَيْتُ عُمَرَ يُضْرِبُ رَجُلًا رَأَهُ يُصَلِّي بَعْدَ الْعَصْرِ رُكْعَتَيْنِ» (الطحاوی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۳، ص ۲۹۵)

ج) عمر خواهر ابوبکر را که در سوگ او گریه می‌کرد با شلاق زد، او بر این عقیده بود که چون پیامبر از جزع و زاری بر مصیبت از دست رفتن‌گان منع کرده‌اند کسی نباید مجلس ختم بگیرد و گریه کند. «فدخل هشام فاخرج أم فروه اخت أبي بكر الى عمر، فعلاها بالدرّة، فضرها ضربات، فتفرق النوح حين سمعوا ذلك» (طبری، ۱۳۸۷ش، ج ۳، ص ۴۲۳)

همه موارد فوق و بسیاری از موارد دیگر که ذکر آنها از حد و اندازه این مقاله خارج است نشان می‌دهد سیره خلفا این‌گونه بوده که با زور و اجبار، نه فقط بر عبادات الزام می‌کردند بلکه حتی برای اعمالی که در شریعت مجاز دانسته شده و مباح بودند نیز با ادعای هدایت و خیرخواهی جامعه عقوبت و جریمه تعیین می‌کردند.

این سیره را به خوبی می‌توان در ادامه این شیوه تفکر در زمان معاویه و یزید نیز مشاهده کرد؛ چراکه در زمان او هر کس در نماز جماعت یا نماز جمعه شرکت نمی‌کرد عقوبت می‌شد. شاهد بر این مدعا این است که هنگامی که کوفیان برای دعوت از امام حسین علیه السلام به ایشان نامه نوشتند، در آن ذکر کردند که ما برای مخالفت با حکومت آماده‌ایم تا در نماز جماعت و جمعه اینها شرکت نکنیم. «لَسْنَا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عِيدٍ» (أبی مخنف، ۱۳۶۷ش، ج ۱، ص ۸۹) تبدیل ارکان عبادات به هویت بخش مخالفت سیاسی از خیانت‌هایی بود که خلفا و بنی امیه بر دین اسلام روا داشتند و سبب ایجاد روحیه نفاق در انجام واجبات در

مردم شدند.

اهل بیت علیهم السلام این سیره را به شدت رد کرده و با آن مخالفت کرده‌اند، چه در مواردی که این حکام خود را صاحب شریعت دانسته و احکام را تغییر داده‌اند، و چه در مواردی که برای اجرای احکام شرعی به الزام و اجبار غیر عقلایی دست زده‌اند.

## ظهور اهمیت تفاوت دو سیره در نتایج آن

اهمیت اینکه حاکم اسلامی به کدام یک از این دو سیره عمل کند در نتایج آنها مشخص می‌شود، در سیره خلفا که تمام شرع را فقط با الزام و زور شلاق به مردم می‌فهماندند، حق فهم و انتخاب از مردم سلب می‌شد، خلیفه چیزی را که به نظر خودش مصلحت می‌آمده (بر فرض اینکه قصد خیانت به دین را نادیده بگیریم) بر مردم اجبار می‌کرده و جامعه هم مجبور بوده برای محفوظ ماندن از عقوبت، آن کارها را انجام دهد حتی اگر اعتقادی هم به انجام آن نداشته؛ در نتیجه ممکن است به صورت موقت ظواهری از احکام در جامعه حفظ شوند اما به محض اینکه اهرم فشار برداشته شود یا جامعه بخواهد اظهار مخالفت سیاسی کند، از انجام آن کارها امتناع می‌کند. همچنین عمل به این سیره باعث می‌شود خصلت نفاق در مردم شکل بگیرد، چراکه در ظاهر کاری را انجام می‌دهند که در باطن به آن اعتقادی ندارند؛ این روند در نهایت به بیزاری مردم از دین خواهد انجامید.

سیره پیامبر و امیرالمؤمنین علیهم السلام بر خلاف رفتار خلفا به گونه‌ای بوده که خوب و بد، صلاح و ضرر را برای مردم روشن می‌کردند به گونه‌ای که همگی متوجه آن شوند و بفهمند و سپس به آنها اختیار می‌دادند تا خودشان راه درست را انتخاب کنند، پس از آن و وقتی مردم به فهم صحیحی از دین و احکام آن رسیده بودند، اگر شخص یا اشخاصی قصد برهم زدن نظم جامعه و تخلف از دستورات الهی را داشتند مجازات می‌شدند، علاوه بر اینکه این موارد در اقلیت بودند، خود جامعه نیز خواستار برخورد با این تخلفات بود.



## مسئله حجاب

مسئله حجاب نیز چند سالی است با تبلیغات سوء دشمن، به یکی از ابزارهای مخالفت سیاسی تبدیل شده و موضوعی است که وضع مجازات برای آن از اختیارات حاکم اسلامی است. بی‌حجابی یک رفتار مخالف با شرع و همچنین آسیب‌زننده به جامعه است. تا کنون از طرف دستگاه حکومت در این زمینه به طور شایسته تبیین درستی صورت نگرفته و ارگان‌هایی که عهده‌دار این وظیفه بوده‌اند، نتوانسته‌اند مسئولیت خود را به درستی انجام دهند. به همین خاطر اگر چه حاکم اسلامی حق دارد هر گونه مجازات یا عقوبتی را برای تخطی از آن در نظر بگیرد، اما تعیین این گونه مجازات‌ها باید بسیار دقیق و با بررسی تمام جوانب و مصالح و توسط کارشناسان این فن صورت بگیرد. همزمان با آن نیز باید تبیین و آگاه‌سازی مردم به صورت مؤثر و فراگیر از سوی حکومت انجام شود تا سطح درک مردم به درجه‌ای برسد که مجازات بر بی‌حجابی را امری پسندیده بدانند.

از مجموع مطالبی که ذکر شد روشن می‌شود وظیفه تمامی دستگاه‌های مسئول از بالاترین رده تا پایین‌ترین مرتبه آنها مانند مدارس و دانشگاه‌ها این است که اصل اولیه را بر تعلیم، تبیین و آگاه‌سازی مؤثر قرار داده و برای رشد فکری و عقلی جامعه از هیچ تلاشی فروگذار نکنند. اگر این وظیفه به درستی ایفا شود نیاز به برخورد الزام‌گرایانه به حداقل ممکن خواهد رسید.



## نتیجه‌گیری

الزام افراد جامعه در احکام دینی توسط حاکم اسلامی در مواردی که خود شرع مجوز آنها را صادر کرده و یا نمونه‌ای از اعمال این گونه الزام در سیره معصومین علیهم‌السلام وجود داشته باشد جایز است و باید طبق همان تعلیمات و ارشادات صورت پذیرد؛ در غیر این موارد حاکمی که خود را مقتید به چارچوب مقررات دین اسلام می‌داند، می‌تواند پس از تبیین احکام اسلامی به شیوه مؤثر، متخلفان از آن را مجازات کند و با این ابزار مردم را به رعایت احکام اسلامی ملزم کند. البته باید توجه داشت که استفاده حداکثری و غیر منطقی از این اختیار باعث ایجاد دین‌زدگی می‌شود، لذا حکومت اسلامی باید با مصلحت‌سنجی دقیق در این موارد تصمیم‌گیری کند. این همان سیره پیامبر و امیرالمؤمنین علیهم‌السلام در زمان زمامداری حکومت ایشان است که غاصبان خلافت برای تخریب چهره دین سعی بر مخالفت با این سیره داشتند. رفتار خلفا با ابزار زور و ایجاد ترس در الزام مردم برای عمل به دین، به صورت گسترده و بدون تبیین درست احکام اسلامی، تنها منجر به ایجاد خصلت نفاق در مردم و دین‌زدایی شد. در مقابل آنها، سیره پیامبر و معصومین علیهم‌السلام که بر پایه تبیین حداکثری و الزام حداقلی استوار بود، به روشن شدن حقیقت دین و ماندگار شدن آن انجامید.

## منابع

### قرآن كريم

- ابن طاووس، على بن موسى (١٤٠٩ق)، **إقبال الأعمال**، تهران: دارالكتب الإسلامية، ج ١.
- ابن فارس، احمد (١٣٩٩ش)، **معجم مقاييس اللغة**، بيروت: دار الفكر، ج ٣، ج ٢.
- الأنصاري، الشيخ محمد على (١٤١٥ق)، **الموسوعة الفقهية الميسرة**، قم: مجمع الفكر الإسلامي، ج ٤.
- الحر العاملي، محمد بن حسن (١٤١٦ق)، **وسائل الشيعة**، قم: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) ج ١٦.
- الخوئي، السيد أبو القاسم (١٣٧٦ش)، **مباني تكملة المنهاج**، نجف الأشرف: مطبعة الآداب، ج ١.
- الزبيدي، المرتضى (١٣٨٥ق)، **تاج العروس من جواهر القاموس**، بيروت: دارالهداياه، ج ١٩.
- الطحاوي، أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة (١٤١٥ق)، **شرح مشكل الآثار**، سوريه، مؤسسه الرسالة، ج ١، ج ١٣.
- الطوسي، ابو جعفر محمد بن حسن بن علي بن حسن (١٤٠٠ق)، **النهاية**، بيروت: دار الكتب العربي.

- الفیومی، احمد بن محمد (۱۴۲۸ق)، **المصباح المنیر**، بیروت: المكتبة العصرية، ج ۱.
- الهندي، فاضل (۱۴۱۶ق)، **كشف اللثام عن قواعد الأحكام**، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ج ۱۰.
- ایازی، سید محمد علی (۱۳۸۶ش)، نقد و بررسی ادله فقہی الزام حکومتی حجاب، **فصلنامه علمی پژوهشی فقه**، دوره چهاردهم، ش ۵۱.
- أبی مخنف، لوط بن یحیی (۱۳۶۷ش)، **وقعة الطف**، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ج ۱، ج ۱.
- بیهقی، أبوبکر (۱۴۲۴ق)، **السنن الكبرى**، بیروت: دار الکتب العلمیة، ج ۳، ج ۷.
- پایگاه اینترنتی حجت الإسلام حامد کاشانی، سخنرانی ۱۴۰۲/۹/۲۱، نقش حضرت زهراء در استمرار رسالت الهی، <https://www.hkashani.com/p?23780>
- حسین نژاد، سیدمجتبی (۱۳۹۷ش)، واکاوی ادله الزام اجرای قوانین و ارزش های دینی توسط حکومت اسلامی، **فصلنامه علمی پژوهشی حکومت اسلامی**، دوره بیست و سوم، ش ۲.
- شریف رضی، أبوالحسن محمد (۱۳۷۶ش)، **نهج البلاغة**، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة الرضویة المقدسة.
- شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۰۰ق)، **القواعد و الفوائد**، قم: کتابفروشی مفید، ج ۱، ج ۲.
- شیرازی، مکارم (۱۳۸۳ش)، **تعزيز و گستره آن**، قم: مدرسة الإمام علی بن أبی طالب.
- صلیبا، جمیل (۱۴۱۴ق)، **المعجم الفلسفی**، بیروت: الشركة العالمیة للكتاب، ج ۱.
- طباطبای، محمد حسین (۱۳۵۲ش)، **المیزان فی تفسیر القرآن الکریم**، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ج ۴.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ق)، **تاریخ طبری**، بیروت: روائع التراث العربی، ج ۱۳، ج ۳.
- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق) **الکافی**، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۴، ج ۱.
- گلپایگانی، سید محمد رضا، (۱۳۷۲ش) **الدرر المنضود فی احکام الحدود**، قم: دار القرآن الکریم، ج ۱، ج ۲.

مجموعه من المؤلفين (١٩٨٩م) **المعجم الوسيط**، استانبول: دار الدعوة، ج ٢.

مصباح يزدي، محمدتقي (١٣٩١ش) **نظريه حقوقى اسلام**، قم: مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، ج ١.

مظفر، محمد رضا (١٣٨١ش)، **اصول فقه**، قم: دفتر انتشارات اسلامى، ج ٢.

منتظر قائم، مهدى (١٤٠٠ش)، **اكره در عمل به شريعت از منظر قرآن و حديث**، **مجله پژوهش دينى**، دوره بيستم، ش ٤٣.

موسوى خمينى، سيدروح الله (١٣٧٠ش)، **صحيفه نور**، تهران: مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى ج ٢٠.

مهدوى زادگان، داوود (١٣٨٦ش)، **پژوهشى در الزام حكومتى حكم حجاب**، **مجله مطالعات راهبردى زنان**، دوره نهم، ش ٣٦.

نجفى، محمد حسن (١٣٦٢ش)، **جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام**، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ج ٧، ج ٤١.

خطيبى، محمد (١٣٨٦ش)، **فرهنگ شيعه**، قم: زمزم هدايت، ج ١، ج ١.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

